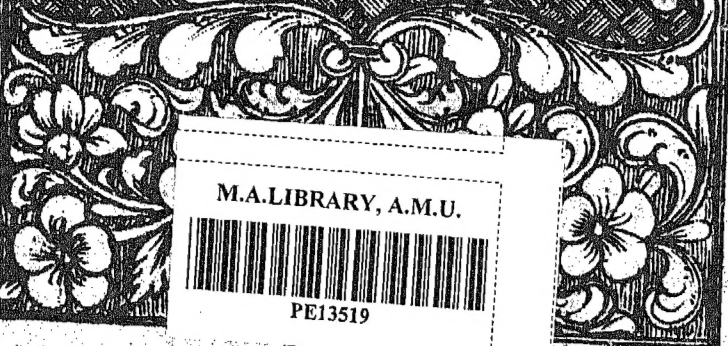




صنایع مکینان و صنایع خلق و صنایع  
بچون و بچ مکینان و بچ خلق و بچ صنایع



صنایع مکینان



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13519

در مطبع پوهنشی نوین و مطبعین حاکمان



محمد و افر خدای را که یا قوت قوت یا نطق فی بهاد و عقد انشائی کبریا یی و بی بهاست  
 بنجینیس زائر ۱۲ قیمت ۱۱ باکس سیلک ۱۲  
 و اقبال طبیعت در آسمان بیان ثنائی اولاد و چون سها و لغت تمکات و سرری را که  
 باغچه نام ستاره بار یک ۱۱  
 کوکبا خلقت لا فلا و خرفی از کتاب کرامت است علی الله علیه و آله و صحه  
 پای وحدت ۱۲  
 و سلم آما بعد چنین گوید محمد این رتعات امان الله حسین  
 غواص طبیعت این کینه صدق باره چند ازوریای محاورات بعضی از اجله روزگار  
 ای بر روز و خد نرسد ۱۱  
 به اصل بروز آورده بود و از خجالت آنکه در فکر بندگی کار نرفته باشد در تالیف آن جزا  
 بنی نگر مراد است حال ۱۲  
 نمی نمود عاقبت کار و نور خواستش اینهای روزگار بر آن آورده که در از در خجول بر آورده و برین  
 کسبای ۱۲  
 گوش گردن خردس ایام به تازمان حال را دوستی استقبال ایاد گاری باشد نامور  
 ۱۱ آینه ۱۲  
 نکته سرایان فن بلاغت آنکه اگر صورت سهوی خطائی در آینه شعور ملاحظه افتد انقباض و مزو  
 مهر است ۱۲

[illegible]

1117

خبر و نگار و الحاق و عند کرام الامین مأمول رقعہ اولیٰ بخیریت اقبال پناہ میرزا  
جلال الدین حسین نیشاپوری یوان صوبہ کالج در سفارش مروتی صورت تحریر یافت  
بسمات و اوقات بخیرات مقرون با و چون کنشایش قفل حجرہ عیش این جانب  
و البتہ بکلیه توجه انجمن است و صدق دل در و ریای موجود این مستحق حاصل مگر اگر انما  
اخلاص آن معانی نصیب احسانا مگر نسیمی از بوستان توجه آن خلاصه دانش و پیش  
وزیر مشام انتظار دوستان را معطر سازد و در از التفات نخواهد بود حال نیاز نامه از  
ویر یا ز ملای سفینه شریعت غایت الحال میخواهد که در و ریای طریقت غوغای ده در  
بست آرد اما بار لباس تامل که کشیدن نوشیدن آن سان نیست منع آمده اگر از توجه  
راست بر خیزد خیال آن خدا پرست بر رقعہ سیمو رغال متغییر شود باعث آزادی تمام خواهد بود مگر  
و در جواب بنیقه مولانا فقیه شیخ و جی قریشی متضمن بر غیبت بزرگ صلو  
واقع در این صدق جلوه گر نمیشد صورت تحریر یافت آنکه غرض علم در اخلاص از علمان و  
بصالح نامر مشکین شام افکنده بود گوش مگردن سخن و من محبت ازین زینت بخشید چون  
بعضی سخنان اراجیف از زبان علم بران علم بران رقعہ گوش سامع رسید مجبور رسیدن آن ناخن شک  
چهره یقین را خراشید هر چند زرقه بر تصدیق امتحان نمود صورت آینه صدق جلوه گر  
ز بهار ز بهار زبان علم و قلم زبان را از گفتن و نوشتن اینچنین مقتضات نگارند که لائق ملازمت  
ملازمان نیست بهیت بهوش باش که سر و سر زبان ندی از زبان سخن سر بر سر زبان  
باقی حاکم اند و السلام رقعہ آخری بخیریت خواهد بود الدین مشتبه بخیریت زاده در باری نامر  
ای وری

خیر و نگار و الحاق و عند کرام الامین مأمول رقعہ اولیٰ بخیریت اقبال پناہ میرزا  
جلال الدین حسین نیشاپوری یوان صوبہ کالج در سفارش مروتی صورت تحریر یافت  
بسمات و اوقات بخیرات مقرون با و چون کنشایش قفل حجرہ عیش این جانب  
و البتہ بکلیه توجه انجمن است و صدق دل در و ریای موجود این مستحق حاصل مگر اگر انما  
اخلاص آن معانی نصیب احسانا مگر نسیمی از بوستان توجه آن خلاصه دانش و پیش  
وزیر مشام انتظار دوستان را معطر سازد و در از التفات نخواهد بود حال نیاز نامه از  
ویر یا ز ملای سفینه شریعت غایت الحال میخواهد که در و ریای طریقت غوغای ده در  
بست آرد اما بار لباس تامل که کشیدن نوشیدن آن سان نیست منع آمده اگر از توجه  
راست بر خیزد خیال آن خدا پرست بر رقعہ سیمو رغال متغییر شود باعث آزادی تمام خواهد بود مگر  
و در جواب بنیقه مولانا فقیه شیخ و جی قریشی متضمن بر غیبت بزرگ صلو  
واقع در این صدق جلوه گر نمیشد صورت تحریر یافت آنکه غرض علم در اخلاص از علمان و  
بصالح نامر مشکین شام افکنده بود گوش مگردن سخن و من محبت ازین زینت بخشید چون  
بعضی سخنان اراجیف از زبان علم بران علم بران رقعہ گوش سامع رسید مجبور رسیدن آن ناخن شک  
چهره یقین را خراشید هر چند زرقه بر تصدیق امتحان نمود صورت آینه صدق جلوه گر  
ز بهار ز بهار زبان علم و قلم زبان را از گفتن و نوشتن اینچنین مقتضات نگارند که لائق ملازمت  
ملازمان نیست بهیت بهوش باش که سر و سر زبان ندی از زبان سخن سر بر سر زبان  
باقی حاکم اند و السلام رقعہ آخری بخیریت خواهد بود الدین مشتبه بخیریت زاده در باری نامر  
ای وری

صورت اخلاص او در آینه خاطر خواجه نیکو بر عکس ظاهر شد صورت تحریر یافت بر صفا  
آنگی مو فی باشد چون نیار و فایز هر صدق و صفای حاصل محبت نامه باراد و طرف خانه  
استحان مالک نیار آمده و زرا اخلاص او در محک زمودن تمام عیار نمود و فلان جرم نگاه جاد و شکاک  
فرو نهاده و معروض میدارد که خس و خاشاک که در دست بی باعث که نسبت مشارالیه دیگر و با خاطر  
شریف جا گرفته از موج شفاعت این مخلص صمیمی باصل صفای سازد و از نوید عفو این توبه  
خود را برین منت عظمی دانند لیکن سعدیک الامریدیک رفته حری بخیرست اما پیش  
مولانا جلیب میری ر شفاعت شخصی که شکایت مولانا می زد و فرموده بود صورت تحریر یافت  
فصلیست بنامه نقل افادات بر اراخ خاطر طلسمی نگاشته باشند ظاهر شمع خاطر شریف از انوار و صبر  
شکایت حال فریاد اضطراری بفرسانیده بنا علیه مو می الیه بقدر توبه و استغفار روزی از من جز  
آکسار انداخته و زمین آستان مخلص ملازمان آسمان دعا ساخته بهزار اشک و غم و توبه  
شفاعت ست اگر چه جبایک بر می آید کما ظنن الغیظ و الکافین علی الناس حرف اگر از صبر و صفا  
عفو تر اند و اصل احسان خواهد بود و الله میسرین رفته حری بخیرست خالق پناه  
مستغنی در مصیبت فرزند و ولید و صورت تحریر یافت قالوا ان الله وانا الیه راجعون  
بذات پاک پروردگاری کشته روح در مصلح جو دادم و فروخته آتش محبت دوست پاک  
اصل کبریا که جانگزی ای آن نقطه دایره لطافت را از صغیره روزگار تراشیده روز روشن و  
جهان بین و ستان از مطالع که است این حالت شب بخور شده فاما چون رخ رشید لطف  
مطلق و توبه بر جوی کوستان صبر را که معیت از زانی فرموده هر چه طالب آن بر بدو جان الله

[illegible]

[illegible][illegible]



شیخ محمد در راه اجمیر صورت تحریر یافت شهر در وقت علی بنیقه من مکرر فی فضل حق  
 من کل افاضل الدوران و عزیزین با نقش محبت مولانا روح دل عنونی و صورت صورت  
 مستطاب الراس از آئینه جان فراموش نسازی معلوم نیست که اثری از مراد بهیچ عزم خود  
 از نهار صبح ترقی را از روغن و فیهام اقل است مدد طلبی که در فضیلتی ملک اقامت های  
 مری را بر وازی نیست که ما شاء الله و هو علی کل شیء قدیر قصه آخری به خدمت  
 معارف آگاه شیخ سلیم سارنگ پوری صورت تحریر یافت که بسم الله ما کتب الله  
 لکنا و هو لک حقائق آگاه بادین سفر هر چند که دریای بلاد با باروی تکلیف شناوری نمودیم  
 فاما در فایده که اصلا دیده اسید سبب اصل نجات نمی افتد و هر چند سعی میکند که تیاره مقصد  
 ظهور زوده خود را بشهر آرزو رساند اما روزگار غدار خست که زود در راه ریخته پای تشارا اکتاف سازد  
 در این میان آنکه وقت سواقی نفس خیرت صورت تحریر پیدا نیست بهر حال حق تعالی عزیز  
 اثر خیر در راه اگر احیاناً در وقت خاص این مقتدا خلاص ایا و فرموده در راه بهیچت اوتو  
 فریاد سختی که از توجه مالی دیده طلب چهره راحت مناده کند و اسلام رفته آخری بخت  
 مولانا ضیائی در سلوک بیوفائی صورت تحریر یافت تعامل شعار چنان آشنائی که یکدیگر در  
 شود و از یاد فقر جز و شنائی نمی آید و کل محبت لیسیم اگر چه زود بشکند فایاد میریاید معذرا  
 اگر شمع مزاج کری بیاد کلفت ندی اضطراری بهر سبب اندک اصلاح بحال بدید و اصلاح  
 طبیعت لیسیم که از نسیم عذر خواهی جز غبار فانی حاصل کنند بی طرف سیمین میرشکند و زود  
 باصلاح آید و شغال کلی زود شکند و صلاح پذیر شود و حیف که اینها اوقات در بهیت آفرین

رسید  
 در این میان آنکه وقت سواقی نفس خیرت صورت تحریر پیدا نیست بهر حال حق تعالی عزیز  
 اثر خیر در راه اگر احیاناً در وقت خاص این مقتدا خلاص ایا و فرموده در راه بهیچت اوتو  
 فریاد سختی که از توجه مالی دیده طلب چهره راحت مناده کند و اسلام رفته آخری بخت  
 مولانا ضیائی در سلوک بیوفائی صورت تحریر یافت تعامل شعار چنان آشنائی که یکدیگر در  
 شود و از یاد فقر جز و شنائی نمی آید و کل محبت لیسیم اگر چه زود بشکند فایاد میریاید معذرا  
 اگر شمع مزاج کری بیاد کلفت ندی اضطراری بهر سبب اندک اصلاح بحال بدید و اصلاح  
 طبیعت لیسیم که از نسیم عذر خواهی جز غبار فانی حاصل کنند بی طرف سیمین میرشکند و زود  
 باصلاح آید و شغال کلی زود شکند و صلاح پذیر شود و حیف که اینها اوقات در بهیت آفرین

منافع شد بهیت سگس را اگر کنی مقبول + عاقبت غیر سگس نشود و زیاده از این  
گنجایش ندارد و اسلام رقعۀ آخری بخداست میرزا جیب شالو در سفارش ملازم قدیم  
که در وقت پیری از خدمت دور کرده بود صورت تحریر یافت بهیت هر دوی از سفل  
مدان استوار و کاین همه فتنه است که انجام کار بیلی سایه غامد محبت عوام را پیدا  
اعتباری نیست در دمندی که گوهر غشوان جوانی و اسباب شباب کاهلنی است بهیت  
باخته باشد در وقت پیری که آیت خواری و علالت بی اعتباری است کجا رود و این  
نامرادی را از نظر دور انداختن و با جمعی تجدید در ساختن چشم وفادار شدن تمام نادانی  
و تحریر اینچنین بیوفائی کمال شجائی و اسلام رقعۀ آخری بخداست میرزا جیب شالو  
و تفصیل صورت تحریر یافت مخفی نماند که آدمی را تا حقیقت انسانی با کمالات انسانی  
جمع شود کمال معنی با جمال صورت فراهم نیاید در مختل بزرگان و هم نریختن  
ظفر و مینت بخشنه اتفاقا اگر این چنین صحبت واقع شود همواره پشت پای است  
و وقار از تشنه زبان همواره گاهه باید داشت تا دونه اعتبار از او باخاست نیار و فاما  
ملازمان ابر بصیحت و ستان چندان اعتمادی نیست یا بدوستی شان اعتقاد می  
نمایند که اگر الباقی رقعۀ آخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن تحقیق و تصدیق  
نسب حسب میراث به صورت تحریر یافت آنکه تحقیق در نسب نامه میراث یافته بود و شرح  
پیوست الحق سیادت پناه حسب نسب درست دارد و فاما چون غرض از نسب می آید  
همیشه سحاب جهالت عارض قلماری است محال وجودش اگر که فضیلت عاری

[illegible]

لاجرم دست تعجب خاص غامض بدامن اصباحت آن خیر الانام و رازست الایاحال  
 صورت نقضی برآینه کمال شرافت او ملا خطیقتاده یقین تمشور فرماید و اسلام  
 بخیرت میرزا بیج الزمان تارک الدنیادر وعظ ترک اختلاط بالکلیه صورت تحریر یافت  
 بهیت شیر نر پوسه بخیرت هر دو قانع را قدم و پیر سگ خایه بدندان پامردی هر دو  
 عزیز من تا توانی برو سادہ قناعت تکیه زده بجای خدائشانی عروس حال اغلی ساری  
 طریق خدمت خاص غامض را سرمایه وقت خود ساخته بجان دل پروازی و جمیع اقوال  
 افعال نوشتن روی این دو متعال از دست ندی من که انکو کی ناکه انکو ر قعه آخری  
 بخیرت حاکم قصبه و رشکایت گاشت ز نظام او صورت تحریر یافت اقبال بنایا گاشته  
 رسد ناما بجز در سیدن خلق الله بدینسلوکی او چون صبح گریبان دریده و شفق وار در خون  
 شسته امر و صورت ہستی کہ در ورق خیال تصور توان کرد و در نگاه خانہ ستم  
 پیدا است نقش ظلمی کہ در لوح عقل توان نگاشت در کتابخانہ ظل او ہواست جلال  
 چون ہر طایق نسخہ تقدیر است تدبیر اوران و غلی نیست فاما عاقبت کار مصعب و غفر و کما  
 بہر کہ در افتاد و افتاد و شک مطالعہ فرماید و اسلام ر قعه آخری در جواب نمینہ اقبال  
 عنایت خان کہ مقتضی من اخلاق رویہ تقیاً و ترک صحبت اختلاط او صورت  
 تحریر یافت آنکہ از اخلاق رویہ تقیاً اشعاری سفتہ ہووے مسکی است کہ تا ساس  
 صبح و اگر گریبان ندارد از مشرق خانہ او روی اقبال بنان بیند و بدینی کہ ہر کجا کہ  
 اثر قدم او در سیدہ است تاثیر و سیاہ ساز و گویند کہ خطی کہ پار گین جلافت و

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



۱۱  
 از تقصیرش ضرر دست ۱۲  
 به قحطین و صراحت دهی ظاهرش  
 چو نه این را ندانی خفت با سر  
 دس ایران زنده و جلوه در ۱۳  
 زنده شد کش که سوی زمان باشد  
 در دسان را از این رخ و او پیش  
 بیانی ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

در باب طلب شعار این فرقه بمقدار هر قوم بود بی این فقیر را احیاناً صورت شعری از قریب  
 خیال جلوه گرفته و فاما چون بساعت این شیوه را در دوکان فقیر او علما رواجی نیست  
 هر آینه اثر هم آن فداخته بهر حال دوسه بیت بحسب آگما جوهر محمد و محمد و اما الکشا  
 فکالتی که رساله داشته طبیعت اگر چه عیب دارد و مرد و درویش در رفیقانش یکی از ضد زندان  
 غزل میدید گفتار تو جهان گشته زار ترا به ظاهر اخلاص طبیعت ندو و اثر ۱۲  
 دارم که چون پروانه سارم جهان شاد و با در گیر به چشم رخسار ترا و ننگ می آید ترا از  
 پریشش بهار خود و زندگی اکنون برای طبیعت چار ترا و تا قیامت رسان چرخ رسوا  
 سخت و هر که میزبان آن لطف چون باز ترا و اما غمناک می بینم تر اس گلشنی  
 التفات نیست آیا با تو دلدار ترا و رباعی فریاد ز فرخ خود ستایان جهان و افسوس ز هر  
 روستایان جهان و هر چند چو خاک گشتیم از مهر نتافت یک ره بخاک اشنایان جهان  
 و بهتان ۱۲  
 زیاده مصدع نشد لای فضیلت اما منصب با در و آخری بخدمت حضرت شاه  
 تصدیق شده علم ۱۲ نصب کرده شد قائم ۱۲  
 سید طوطی صورت محراب یافت پوسته حجره عباوت شمع ریاضت منور باو آنکه از آن عقیقه  
 باطنی در رفع حجاب ظاهر می هر قوم بود بی قصد دل را هر که بنور چراغ معرفت آید روشن است  
 لامی که ظلمات نفسانی و روانیاب خواهد بود و مقوله ضد آن کای جمیعان شاهد این معنی  
 است و این حالت دست ندید که دولت مرشد کامل که شجره شریعت او در بوستان  
 طریقت نشو و نما یافته ثمره حقیقت داده باشد و این بر زبان است بیا بیا ای که کمال کمال  
 بهر حال عالم خانی نیست طالب کامل را بدوئی ملک شکیا و خداوند بجد و قهر آخری  
 هر که هست چیزی را که شمشیر کردیم یافت آن ۱۲

گاه است اتفاق گفتن ثمره  
 گفتن کار و نام کردن در کردن  
 را با نیک مردن ۱۲  
 مسدود بنده اشدان و پادشاه  
 از قسم نقد و جنس بر فرق کی پیر  
 نقد و در زمانه کار و وقت  
 توفیق بود کند ۱۲  
 بسبب کشتن آن جهان  
 ۱۲  
 به عقیقه شاد است  
 نصیب و کمال خجسته  
 برده ۱۲  
 قنداقی که برای نیکان  
 طالع اطلال با کان  
 خدمت شریعت که نیکان  
 طالع شرف و شرف  
 با این خدایان و شرف  
 و نیکان ۱۲  
 با نیکان ۱۲  
 با نیکان ۱۲

در این حالت  
 در این حالت

به شیخ صادق موسی صورت تحریر یافت صورت حال تجلیه خداشناسی محلی باو بکرات  
 وقت از کرد و رت اغیار محلی عزیز من خادم در ویشان باش لایل خاکپای ایشان  
 الفت ایشان را سرمایه سعادت دان و گفت ایشان را پایه شقاوت تا توانست نقد  
 نفی از صفت سیرت این طائفه بدست آرد و گنج هر او از ویرانه صحبت این جماعت برد  
 و فضل حجره گفت شان بکلیه کلیف مقتضی مساز و نقد کوشش در بازار خدمت شان ببا  
 صفت خدمت سیرت این طائفه بدست آرد و گنج هر او از ویرانه صحبت این جماعت برد  
 شیرازی و در سفارش ملازم ایشان صورت تحریر یافت اشک و خنده و ضمیمه منیر آفتاب نظیر  
 پوشیده ماند که حساب ایشان بکرات و خط حرف خارا از لایض ضمیمه آن بوقاصح ساخته بر آن آورده  
 که بعد از این نطق بیعت بر میان جان بستگی از غاشیه داران از زمان باشد فاما بطریق حلقه  
 در حجره نفاق و ربا با نال بی شفقتهی بخیا نند و شیهه انتقام را به نسبت کرم خود نقص تمام نند  
 بهت نذر این عجب نیست ترک و ب بود انتقام زبیر گران عجب یقین است که  
 انصافت که میان محروم نخواهد ماند زیاده تصدیق و توفیق غنی باو بر قهری بخدمت می  
 عبد الشکور خوشنویس صورت تحریر یافت عزیز من عزیز من که سبک خلاص و بگوهر شرف تمام بود  
 زبان اعتراض بر صورت حال او کشادن تمام فی انصافی است و انش ترو با مایه  
 مضمون صحیفه راز کس تیک طلوع شود انگشت تعرض بر حرف او نمی توان دینا معززا  
 که دامن دل شان از گرد و ربا و نفاق مصفا است لکن از کوه بعد از ارضه شمای صفا  
 حرف اخلاص نموده بمضمون این سیم کاهتم فی وجوه هم در آن السجود نیک مطلع شوند

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

زبان و هاستن ۱۱  
 گنجها و آن یکم که در دو گدازان و شهرهای یک  
 شهر و دیگر که در دو گدازان و شهرهای یک  
 بنی است ۱۲  
 یعنی پشت ۱۳  
 یا سه تن و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 تنگ و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 ۱۴  
 اجناس و آن که در دو گدازان و شهرهای یک  
 زبان و هاستن ۱۵  
 گنجها و آن یکم که در دو گدازان و شهرهای یک  
 شهر و دیگر که در دو گدازان و شهرهای یک  
 بنی است ۱۶  
 یعنی پشت ۱۷  
 یا سه تن و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 تنگ و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 ۱۸  
 اجناس و آن که در دو گدازان و شهرهای یک  
 زبان و هاستن ۱۹  
 گنجها و آن یکم که در دو گدازان و شهرهای یک  
 شهر و دیگر که در دو گدازان و شهرهای یک  
 بنی است ۲۰  
 یعنی پشت ۲۱  
 یا سه تن و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 تنگ و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 و دو تن و یک تن و دو تن و یک تن  
 ۲۲  
 اجناس و آن که در دو گدازان و شهرهای یک

برقعات امان احمدی

19

[illegible]

[illegible][illegible]

و السلام رفته آخری بخدمت محب با وفا سید قاضی در قطع علائق عشق مجازی صورت  
 تحریر یافت رباعی <sup>۱</sup> ای عشق من که در آتش عشق و سحر کینه آتش قلی چو آتش آید به ما نگر ای عشق  
 غمگین گو <sup>۲</sup> ای عشق من که در آتش عشق و سحر کینه آتش قلی چو آتش آید به ما نگر ای عشق  
 لا محاله از کلفت یا ای عشق من که در آتش عشق و سحر کینه آتش قلی چو آتش آید به ما نگر ای عشق  
 بهر حال نیاز مندی که در غم نیاز نازنینی بر جبین جان و حلقه بندگی در گوش جان آید  
 او را ازین نصیحت چه اثر تا بیک مقصود اولیاس کاظمی نوشت دست از او آید  
 کوتاه کن که خاصیت عشق هکلی <sup>۳</sup> است فاما نصیحت بدقت صبح شود بهر روز  
 معلومست <sup>۴</sup> که با که با خسته عشق در شب و شب در صبح قلم اینچا رسید و سر شکست  
 آگاهی میسر باد و السلام رفته آخری بخدمت عمده اخوان الصفا فاضله بنامه  
 پیر کمال در حینیکه عاجزه در خانه ایشان تولد شده بود صورت تحریر یافت احمد سید و الهی که  
 شجره میلاد آن محب شمره مراد یافت سلاطین محب سید صبح باطن نمود بعد از آنکه  
 در آینه شعور صورت اسمی که از عالم غیب بهر و ظهور آمده بی بی حلیفه بود بعد از آنکه  
 و الا چون لولوی لالا از دوریای باطن باطن جلوه گر شد کس که شنود بهر قبول می  
 ازین مقدمه از لطف و آوازه خلی امیدوارست حق تعالی این اسم سامی را وسیله  
 صلاح آن گوهر نامی گرداند و تولد آن نیکیست را بران عزیز و جمیع دوستان مبارک و چون  
 ساخته و سایه پر برزگوار خوشوقت دارد آنکه در باب تاریخ تولد و فرخواستش رفته بود  
 خود بسیار است میدانند که مخلص ملازمان احقر را بخار ازین کار است بهر حال محبت الیه

ای عشق من که در آتش عشق و سحر کینه آتش قلی چو آتش آید به ما نگر ای عشق  
 غمگین گو <sup>۲</sup> ای عشق من که در آتش عشق و سحر کینه آتش قلی چو آتش آید به ما نگر ای عشق  
 لا محاله از کلفت یا ای عشق من که در آتش عشق و سحر کینه آتش قلی چو آتش آید به ما نگر ای عشق  
 بهر حال نیاز مندی که در غم نیاز نازنینی بر جبین جان و حلقه بندگی در گوش جان آید  
 او را ازین نصیحت چه اثر تا بیک مقصود اولیاس کاظمی نوشت دست از او آید  
 کوتاه کن که خاصیت عشق هکلی <sup>۳</sup> است فاما نصیحت بدقت صبح شود بهر روز  
 معلومست <sup>۴</sup> که با که با خسته عشق در شب و شب در صبح قلم اینچا رسید و سر شکست  
 آگاهی میسر باد و السلام رفته آخری بخدمت عمده اخوان الصفا فاضله بنامه  
 پیر کمال در حینیکه عاجزه در خانه ایشان تولد شده بود صورت تحریر یافت احمد سید و الهی که  
 شجره میلاد آن محب شمره مراد یافت سلاطین محب سید صبح باطن نمود بعد از آنکه  
 در آینه شعور صورت اسمی که از عالم غیب بهر و ظهور آمده بی بی حلیفه بود بعد از آنکه  
 و الا چون لولوی لالا از دوریای باطن باطن جلوه گر شد کس که شنود بهر قبول می  
 ازین مقدمه از لطف و آوازه خلی امیدوارست حق تعالی این اسم سامی را وسیله  
 صلاح آن گوهر نامی گرداند و تولد آن نیکیست را بران عزیز و جمیع دوستان مبارک و چون  
 ساخته و سایه پر برزگوار خوشوقت دارد آنکه در باب تاریخ تولد و فرخواستش رفته بود  
 خود بسیار است میدانند که مخلص ملازمان احقر را بخار ازین کار است بهر حال محبت الیه

انشا الله و ۱۵۰۰ ساله است و انشای میاض سازند قطعه دوم ماه ذیقعد بنی خنیفه  
 است تصنیف نموده ۱۱  
 توله شده ای خوشایند و سالش به خوشایند کویافت از روی دانش و دوم ماه ذیقعد  
 الف کثرت ۱۲  
 تمام سالش به زیاده نصدیده نرفت به قوه آخری بخندست خائف آگاه شمع مبارک  
 ای تاریخ ۱۳  
 جویندوی صورت تحریر یافت بهریت یک در اعلیست نین خانه که از پرتو آن بهر کجا  
 می نگریم انجمنی ساخته اند به سخن در کمال بهریت عاشق با وجود نفع سان حسن معشوق در  
 ایامی وحدت ۱۴  
 مظاہر رفته بود بهر ضمیر فیض پیر پوشیده نهان که عشق مشاطه ایست که عروسل حسن  
 را بهر خطه بهریت جلوه سپرد در ابا حسن مقید به کار آمد اگر نسبت حسن مقید را دوری  
 سبب غلظت ۱۵  
 مظاہرین ظاهر می باشد در غیبت بهریت نمی کنند و الا حسن لیلی بان میلی که مجنون  
 ای تاریخ ۱۶  
 درخت کرا نیکرود و السلام رفته آخری بخندست اخوان الصفا محب با وفا مولانا  
 بهر کمال صورت تحریر یافت ع اگر ز وصل تو دورم خلاصه جان آنجا است به جان الله  
 بهر چند مصور خامه نگاره نمود که صورت نیازی برین بیان خلاص آن محب حقیقی تصور کند  
 عاقل ۱۷  
 یک کس بهریت و عاقل طبیعت بهر چند که جستجو کرد که جیب فکر در این خیال را  
 در اظهار اختصاص آن دست حقیقی بالمال نماید خبر تمی امنی دست اند اولیایم ازین مقوله  
 مسأله نموده نهال تقصیر از جویندوی البت آب سید بهریت غرض تقصیر است ما چند آینه تقصیر  
 شکریه های که چند آنکه نعمتهای تو بهر مرقوم بود که ساخت ضمیر این فقیر موته اگر دشویر خالی  
 نیست سبب چه باشد دانش آگاه با ظاہر بهریت خاطر شریف حرفی از خواهش حاصل نموده  
 ای طبع ۱۸  
 نیک مطالبه نمایند اگر از کتاب نبوی است بکر تک نصیحت موه سازند و الا منتظر می باید بود

۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

اطلاع خفیه سیئه آینه بهاصل مراد رسیده و علم مذات الله در مراد حاصل و  
 سعادت متواصل باور قهله آخری بخیریت اقبال پناه جمال الدین حسین بیادری  
 صورت تحریر یافت و الله تعالی عزیز من سعادت مندی که در بوستان اقبال او  
 گل مراد شکفته از خار شورستان او بار دامن دوست او را به چشمان نهایش مهر بهجت  
 در کف آرزو نمایی ماند خوشایند که بهت تلافی و رغبت اعانت خانوادہ بود و مکان بزم  
 توجه خود لازم و واجب از قنوی بنی آدم اعضایی که گیر اند که در آفرینش زیبا  
 جوهر اند و چون عضو بدر آورد روزگار دیگر عضو بارانمانند قرار بود الله تعالی کافر و مکار  
 توفیق رفیع گرداناد و قهله آخری بخیریت طالع صراط گلشن نام صورت تحریر یافت  
 آن سرایه گلشن عفت و نواده گلشن عفت از آب بو با اصلاح ترقی تازه و سیراب ابرار  
 محبت نامہ سید صورت آن مجسمه فائیش فریج قبول پسندیده اتفاقاً و مضمی صامعنی بعد از  
 نوعی سلوک کند که خسارہ حال آن خجسته یاک از خال ملاحت رضای و ستان عالی بها  
 و با سید آنکه شجره بر تقصیر را شجره عفو خواهد بود و مغرور نشود که این در همه وقت به شریعت  
 و السلام ر قهله آخری بخیریت فضائل پناه میرزا محمد موسی در وعظ و فصل سحر  
 تحریر یافت آنکه صورت غم سفر و آئینه خاطر شریعت پر تو انداخته از کمال نادانی است  
 زیرا تا کسوت صبا بجله شباب محلی نشود قدم از خانه برآوردن و مجلس آرائی بر ناپیرشد  
 از شیده ناموس و دست جان من که هر آساور کان صبر کنی نیز می باید بود و وقت کار در نظر  
 جوهریان به صبر و محبت قیمت بی اعتباری دست ندر باقی مختار اند و السلام ر قهله آخری

[illegible]

3

[illegible][illegible]

یارب مبادکس را مخدوم بی عنایت و قبله که با خدا آگاه عالم السمر و الخفیات نیاید  
 آگاه است که فقیر حقیر بنویسته جوهر ذکر آن خلیفه سر بر کرامت اورسلک تعظیم و توقیر صورت  
 تسلیم سید فاما معاندان میباید حاشیدان ناپاک که مضمون اخلاص و وفاق در  
 عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند این مخلص را در آن مدخلی نیست فی الحقیقت  
 با اختیار سرمایه سعادت این معتقد را به نسبت خادمان شریف نیاز و احتیاجی است  
 و زبان حاسدان که در اختیار این کس نیست آنرا چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته  
 در آئینه تحقیق صورت حال فدویان خاص و مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد چه  
 عجب که از خدمتگاری بای و جان سپاریهای سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف  
 سیرتیک بدست الله تعالی جمیع مکرانرا بکرامت انصاف موفق گرداناد و السلام  
 رفته آخری بخدمت ارشاد و پناه حق آگاه محمد فضل الله صورت تحریر یافت محرر توحید  
 بین که بهت میزند جوش که گیر و قطره در یار او را غوش و بهیات بیات غلظت بی سر  
 و پا را چه یار که مدارا کند و ذره ناچیز را چه تمیز که بافتاب عالم تاب لان محبت رفته  
 بیست تا در هوای او کند عرض حال خویش و از فیض عام او نبود روشنی قناب و لاجرم  
 بوسیله نیاز نامه بر حاشیه خاطر و یا نقاط عبور میدید و التماس میداد که این کینه بی اعتبار  
 در غیبت قبول جاداده بساطل مراد رسانند و السلام رفته آخری بخدمت شیخ عباسی  
 صورت تحریر یافت و قیقه شناسا روشن جزاجاب صبح نفسا خورشید نظیر اویر است که خالده غماز خوا  
 که صورت این را از راجع حقیقه نیا تصور کند فاما از مضائقه آنکه مباد اسرار حق سر کشاید و گوهر

سید فاما معاندان میباید حاشیدان ناپاک که مضمون اخلاص و وفاق در  
 عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند این مخلص را در آن مدخلی نیست فی الحقیقت  
 با اختیار سرمایه سعادت این معتقد را به نسبت خادمان شریف نیاز و احتیاجی است  
 و زبان حاسدان که در اختیار این کس نیست آنرا چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته  
 در آئینه تحقیق صورت حال فدویان خاص و مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد چه  
 عجب که از خدمتگاری بای و جان سپاریهای سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف  
 سیرتیک بدست الله تعالی جمیع مکرانرا بکرامت انصاف موفق گرداناد و السلام  
 رفته آخری بخدمت ارشاد و پناه حق آگاه محمد فضل الله صورت تحریر یافت محرر توحید  
 بین که بهت میزند جوش که گیر و قطره در یار او را غوش و بهیات بیات غلظت بی سر  
 و پا را چه یار که مدارا کند و ذره ناچیز را چه تمیز که بافتاب عالم تاب لان محبت رفته  
 بیست تا در هوای او کند عرض حال خویش و از فیض عام او نبود روشنی قناب و لاجرم  
 بوسیله نیاز نامه بر حاشیه خاطر و یا نقاط عبور میدید و التماس میداد که این کینه بی اعتبار  
 در غیبت قبول جاداده بساطل مراد رسانند و السلام رفته آخری بخدمت شیخ عباسی  
 صورت تحریر یافت و قیقه شناسا روشن جزاجاب صبح نفسا خورشید نظیر اویر است که خالده غماز خوا  
 که صورت این را از راجع حقیقه نیا تصور کند فاما از مضائقه آنکه مباد اسرار حق سر کشاید و گوهر

مختصر

طبع  
 با کیش زلفش در کای و کفر  
 فتح هر از طلب میباید  
 طوفان شش از دلم غم میخیزد  
 طوفان صفت در شش  
 دوش زندگانی در مملکت بغیر  
 اول و دوم فتح هر دو شکست  
 و فتح سوم میان زبان و دلی  
 که آن را کعبه پودش است  
 و فتح چهارم راست شدن

و میانه شدن ۲۳  
 با عقل دل طبیعت مانند و از خفا  
 چون محفوظ باشد ۱۲  
 بزی و صفای و دعای ۱۲  
 پس افسوس ۱۲  
 پس افسوس ۱۲  
 میبارم بیکان را و دست  
 ایشان ۱۲  
 ساز و هر پرستگار ۱۲  
 کنایه از ماوه انسان ۱۲  
 تا هر انسان لیاقت تمام را  
 ۱۲

عبدالحی کریم بن محمد بن عبدالمطلب



که مسلح تقدیر از مساحت مساحت آن عاجز و قاصر است هر آینه محمد سید از بزرگانی است  
بسیار پندارنده زمین <sup>یا چنان</sup> و حسن اخلاق معطر و ازند و احیاناً اگر شمع مزاج گرامی را اگرانی عیب جوئی نقوسان طلبی  
پیش آید بمقرض صلح در اصلاح آرند و این ابراهیم موجب شارت خدا صلی الله علیه و آله  
نموده آمد باقی مختار اند و السلام رفته آخری بخیر است شیخ محمد ستونی و حیاتی که محبوب بود  
و التماس دعا کرد و صورت تحریر یافت عزیز من خداوندی که طفلان حمین را سزائیم  
نشود و نهاد هر چه عجب اگر خساره یاس مستندی <sup>یا می و مدت ۱۲</sup> الیغایزه اهل زینت بخشید پس را  
بر سر اصیغه حکمت او خبری نیست بهر حال در آنچه خیریت ملازمان باشد تیسر با و نهایش  
در همه وقت صورت خویش را آئینه آرزو مشاهده نمیتوان و عکسی آن تکه و شیشه و هوشیو  
و عکسی آن تکه و شیشه و هوشیو و عکسی آن تکه و شیشه و هوشیو  
سلطان محمود در سفارش نام او یک صورت اخلاص او در آئینه اعتقاد مرزا اند که بر عکس  
مینمود صورت تحریر یافت حال محبت نامه چون صورت صدق او از کسوت کذب  
عاریست <sup>عقاب کرده شده ۱۲</sup> ابر او بر و ز خود را بخیریت سانی رسانیده فاما بسبب هجوم و از دعای  
عوام بر تو نور چشم جهان بین آن سعادت فرجام محیط حال آن مستهان نشده و اهر و <sup>بالتام سرشته و صحن ۱۲</sup>  
و خطاب غیبت آن معارف مخاطب گردانیده خورشید عذار او را بکسوف کذب مکرر  
ساخته اند بنا علیه مشار الیه شایه بار فکرت را در قضای تامل بر و از راه واده صبیغه  
مخلص ملازمان او چنگ طلب در و ده اگر عاشر ضمیمه بر اگر و تشویری <sup>لے کمال فکر ۱۳</sup> و صبیغه  
این فقیه صفائی دیند و در از التفات نخواهد بود و السلام <sup>عقاب کرده شده ۱۲</sup> و اگر ابراهیم رفته آخری بخیریت سزائیم

به باکسر  
 و باغیتم چو بختش دران  
 گفته و از چندی پیش دران سوزناک  
 بخواهش سبوی کار از دستش بپایان  
 بخش و دران سوز و غم و دران  
 منع خالق یعنی یکی که دران  
 بای یکی که دران هر گران  
 است نشان و تکیس تا یکی که دران  
 بنیست گلزاران که بنیست  
 برودانند به بان که بنیست  
 اینیکه و دانی که چندی برودان  
 برانست که از یک است اینیکه و درست  
 ۲۵  
 و از این که چندی دران و دران بدست برانست  
 شاه و خدا و دران و شاه و دران  
 باکسر عیب کی از قهای او گفتن  
 خطاب کرده شده هم او گفتن  
 دران و دران و دران و دران  
 دران و دران و دران و دران  
 طرف مندر و دران صورت نسبت کذب  
 و دران و دران و دران و دران  
 شفا و دران و دران و دران  
 دران و دران و دران و دران  
 دران و دران و دران و دران





کثر است عین یاد زاج نظر کردنی و السلام رقعہ آخری بنجدت شیخ سحی طالب علم و توفیق  
غریبی صورت تحریر یافت سبحان صد این چه باد صبر اجل بود که شیرازہ کتاب عمر انسان را  
پرکنده ساخت و اقمہ کویم یقول لکم من کون خید و اقمہ و این باب شاہدہ اقتدا و اقمہ  
شوق وصال و انگیر و قومی را چہرہ از غبار لال چون قیر و جوہ کویمیدہ مسفرہ ضار حکہ  
مستبشرہ و جوہ کویمیدہ علیک غبارہ ترک حقما قاتوہ اولک فم الکفر الفجر رقعہ آخری بنجد  
انوال الصفا فضیلت پناہ مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکہ خضر خامشکین شہ  
ساخت نامہ را سبزوخرم نموده بود و نظارہ آن صحرائی طبیعت وستان از رونق گلستان بخشید  
و عروسین حتی کہ در سحاب عبارت محبوب و مستور بود و مشاطہ طبع بر منصب سیال جلوہ داد و احیاناً  
اگر بریدی بچو پور و و صدف گوش این مخلص را ز در مکتون این خبر مشون خواہند خست  
تا آئینہ خاطر وستان را از صورت احوال خود اطلاعی دہد زیادہ چارہ اہم آید و السلام  
رقعہ آخری بنجدت شیخ محمود صورت تحریر یافت شہر از زبان یگیران پناہ زہر آلودہ  
چسیت و مدعا معلوم شد این حرف و دود و دود چسیت بہر گاہ کہ رت مسدا و کثینہ  
خاطر مخلص ملازمان از زبان حال معلوم شد چہ عتیاج لسان مقال بست لیسما زبان  
نامحیران اسرار کہ خالی از خست و احتقار نیست امتد تعالی جمیع دوستان را مزید گاہی و زہری  
گرداناد و السلام رقعہ آخری بنجدت سیادت پناہ سید محب متارک الدینا و راوہ اشتقا  
صورت تحریر یافت غریبمن تا یوسف روح از چاہ کنعان بدن بصر بقا نہر سید و این  
و گریبان انسان را از چنگ حسد اخوان مان خلاصی نیست با تخصیص فقیر کہ الکظم اجمعین

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

آنست که در جمیع کتب و در قطع و یک نیمه تکه گنای جهان که بتوشش از نه صدراع  
گشتن بایست جمیع مکن که منبر است و صدراع جمیع بانی عالم اند و السلام بر حق  
بخدمت عبد الله و در پیش صدر است تحریر یافت آنکه حکایتی از عیالات ایمان رفته بود  
غریب من در زنجار قلب تا سرانجام یقین نشود و مشکوفاً طالب از نور ایمان بهر فرست  
در حجره خلوت تا طالب مولی لذت مناجات بنیادین آن که از لباس نورانی محرم  
و عاقل است حکایت با تو حقین فی قلل و صوفی و غیره و در این سبب است و الله اعلم بحقایق  
و محکم بکتاب الصدوق و السلام بر حق آخری بخدمت حمید الزمان بانی دینی صورت  
تحریر یافت شعر صنی در دل مایه رفته را در این کتب که ایامه حکایت از خاطر اسوا  
کتاب صورت صنف یاد آن محبت حقینی کاری اند و خلیل جان را غم و وفراق در آتشکده  
صفت و بلا انداخته و رای آتش شوق خیال وصال آن دوست تحقیق نگار را می نمود  
از چه از نامه وصال آن فرزند کمال عیسی روح پرور دارد اما از فائده لذت بهر آن هم  
بی بهره نیست شعر و صفت کوی مستغنی از من به باش و هم نیمه مشکوفاً بکتابت جهان  
رجاء در آن شرف ملازمت شایسته کتابت از آنکه در کمال خلاص مصلحت ندارند  
مبادا که از خار و خش تنافل مسدود گشته باعث فقدان محضر وصال اخلاص و دودا  
رقعه آخری بخدمت حمید الزمان الصفا فضیلت پناه ملاکامیر کمال صورت تحریر یافت  
آنکه یوسف با دو صبا بوی پیر این نامه و دیده یعقوب استیاق را فوری بخشید با دو  
تنافل میزد اگر بخلاف گذشته دیده انتظار از کمال الجواهر کپای بیگ توجه نمود

[illegible]

سازند و سیاه محبت موخو رخا بد شد و اگر عنان غریبت را بشا همراه موصلیت سازند  
 نور علی نور شعر حدیث شوق همین بس که سوختم بی تو و سخن یک سست دیگر ما  
 عبارت آرایست سایه طافت بر فراق همان مدود باد و رقه آخری بندت یابم  
 درویش صورت تحریر یافت شعر دل چرخ بشکزد در پستان دوستی و یک نسبی که روز و از صبح  
 مصر و دستان دکانه نسبی از صبح التفات ملازمان بهوستان دوستان در دیده بود  
 و نورستانان چمن دوستی را نصیبت بخشید بجا که تا در یافت لال مهال نهال کور  
 بسیلاب توجه سیراب دارند و پنج دو حقه غافل را که شمر آن نسیان محبت است از  
 روضه دل بر گردن بانی خزانند و السلام رقه آخری بندت مولانا پیر کمال صورت  
 تحریر یافت رباعی یکی که خیر شهر با خواهر بر و از ناخبری باشا خواهر بر و و یک  
 که نصیب از کما آبکجا آورو و تنه زانجا خواهر بر و چون کلید بلال و خیمه فضل و دولت  
 گشوده و تقدیر بر رتبه نصیب آید و کس در رقه غم انداخته بآنصوب کشید و آینه محرم  
 چرخ نموده به آن ایستادند تعالی قیجه این سفر صحت اثر سعادت کوشین نور  
 گردان و بحکم الله عبادا السلام رقه آخری بندت باینید ثانی صورت تحریر یافت  
 الله تعالی موی صفتان تیره جاش را که در دامن طورستان شوق ایشان سبزه کشید  
 آینه فی میوه از جوابش که توانی نگا برار و ستیا ای فرعون فراق را چه شرح دهد که از دید  
 دوستان رو و نیل روان کرده مصعبه را ویران ساخته اگر غنچه یابان تقدیر قصر  
 وصال اگر از سیلاب فراق خراب شده مرمت نماید فیما والا قصر وجود میوه نشان عالم دیدار

جمع فقری  
 سر و جان و تنی و نفس  
 است غفلت  
 از دل و دستان و کردار  
 موجب درستی محبت  
 ای روزی  
 صورت تمام ما چوید  
 صورت غم کن  
 که پیاری چنانکه  
 از آن بنگار  
 کس فاعل از کجاست  
 کس فاعل از کجاست  
 تشدید امر و از کجاست  
 نطق مثل گشتان  
 و زبان  
 پروردگار به ناهال  
 اشاره از نیت  
 جمال ایشان که نشان  
 بیضه یاقوت و یاقوت  
 جواب صفت غنچه یابان

[illegible][illegible]

چون قفل حبسه شکافت این جانب را از کلیه توجهاستنجاب فخر باریاست هر آینه ای که  
 بی تکللی مفتوح سید را و العفو عنک که اقم التا کبر و اقول در حق خودی بجزدست مولانا جمال  
 بر با پیوری صورت تحریر یافت این الله تعالی بحال مدتی است که طوطی طبع جان شقیه  
 میخواند که اندر آینه خانه در شرفین که منظر نیندیده عالم کنی است که انفق استفاوه نماید فاما  
 از دست گریه آفت که با کمال مخافت است نمی توانست از کلیه اراده قفل این آرزو  
 شکست احوال چون از قفل در آن شیرین غریب قوال همه حقیقت بر تیرین حال خوانده هر آینه عالم با  
 تبصیل آستانه عیاست میدک که منظر انقضا مراد از ساست بخت تو بهر عالی بدست از تو هم عود  
 رقصه اخروی بجزدست جهان کنیز حسین جز باره عاشق بجز باره صورت تحریر یافت  
 آفتاب مراد است از صبح فتوح طلوع با و حال محبت نامنه سرخ قاف عشق بجز از دست نمی  
 که با سفینه آبروی نگاری که با بختنجاب کار و باری ارد از خط و نظاره طناب ساخته ملا می  
 از بار متلع فراق آن حسین ساقی که بعد از شرفین بخود در داده از گشتی شکستنجاب است که با  
 شمر از شمال لغات آن کان مروت جهان فتوت بوز و مصرعه باشد که باز بیند آن آینه شفا  
 سئل الله ان یفک کفره اخروی بجزدست میر ابو القاسم قاضی نادره صورت تحریر  
 صبح بالخر و العافیه با و آن صورت خیال سحر که در و ریای خاطر فتراز قطرات غرم  
 چون شش آب میینمود و حالیا از غرم جزم چون نقش حشره اگر ضرورت برج رفاقت آن محب  
 حقیقی آسمان فاق و ابراست و کواکب غرم موافقت آن دوست حقیقی لایح نفاق  
 سائر هر آینه یای اراده بر سمنند سفر نماده عثمان اختیار را ایشا بهر مقصد سائر اندر الا  
 ای آینه ۱۱

از آینه خاوه صورت است  
 در دست سید را و العفو عنک  
 عمل است که طوطی از آن آینه است  
 که با کمال مخافت است نمی توانست  
 از کلیه اراده قفل این آرزو  
 از دست گریه آفت که با کمال  
 تبصیل آستانه عیاست میدک که  
 رقصه اخروی بجزدست جهان  
 آفتاب مراد است از صبح فتوح  
 که با سفینه آبروی نگاری که  
 از بار متلع فراق آن حسین  
 شمر از شمال لغات آن کان  
 سئل الله ان یفک کفره اخروی  
 صبح بالخر و العافیه با و آن  
 چون شش آب میینمود و حالیا  
 حقیقی آسمان فاق و ابراست  
 سائر هر آینه یای اراده  
 ای آینه ۱۱

صورت مدعا را در این نسخه مشاهده نمودم مطابق طوطی طبع مخلص خود سازند که این مضمون آن  
 خواننده این سخنان فکر نماید و السلام بر همه رفته آخری بخیر است قدوه و محققین شیخ اهل تهاونا  
 و مولانا امیر جمال الله بصورت تحریر یافت نور هدایت الهی از جبین ولایت حضرت  
 قبله گامی طالع باد چون مصباح قبولیت این جانب از مشکوه هدایت انجذاب و ولایت است  
 است پیوسته که روغن ابد او را از فقیه استبداد او در بیغ مدارند لایسا در شب یلدا که  
 غفلت از باو شعل نشان میزدند آن یطعموا نور الله باقوا هم حفظه ناصر خواهد بود  
 بیت چو کردی چراغ مرا نور دار و ز من باو شعل نشان و در دایره چرخ ابرام نماید  
 بسم الله طالع ابدی و السلام بر همه رفته آخری بخیر است وحید الزمان با یزید ثانی صورت  
 تحریر یافت نورشید دولت وصال از صبح طلعت بهایون طالع باد موسی و کاشع تنائی  
 او از آتش میقات افروخته اند بر عصفای انتظار متکلی شده ارنی گویان بطور درگاه لایسا  
 بلکه سراپا دیده گشته و نظریک تجلی دوست اسید که همیشه بکریان وصال نوگر شده  
 چون آئین از تاب و چ میلی است طبیعت اسه خوش اندم که رسد دست امید  
 بکریان وصال تمام شکوه عیال او که و ظاهر از کائنات رفته آخری بخیر است  
 شاکام و تمییز عروسی صورت تحریر یافت شاکام و در کن آرزو باد که این انتظار  
 آن فادار از نهار قدم و دل از غنای یافت نورشید عشرت از صبح اهل بر عالم آرزو  
 یافت تا که این نوید بوستان جو و دوستان گل گل ساحت و لیل سامع روح را در  
 نرم او و تصویر شجاعت این بشارت نورندگان طرب را در گلزار خیال نسیم نسیم پرو

این نسخه را در این نسخه مشاهده نمودم مطابق طوطی طبع مخلص خود سازند که این مضمون آن  
 خواننده این سخنان فکر نماید و السلام بر همه رفته آخری بخیر است قدوه و محققین شیخ اهل تهاونا  
 و مولانا امیر جمال الله بصورت تحریر یافت نور هدایت الهی از جبین ولایت حضرت  
 قبله گامی طالع باد چون مصباح قبولیت این جانب از مشکوه هدایت انجذاب و ولایت است  
 است پیوسته که روغن ابد او را از فقیه استبداد او در بیغ مدارند لایسا در شب یلدا که  
 غفلت از باو شعل نشان میزدند آن یطعموا نور الله باقوا هم حفظه ناصر خواهد بود  
 بیت چو کردی چراغ مرا نور دار و ز من باو شعل نشان و در دایره چرخ ابرام نماید  
 بسم الله طالع ابدی و السلام بر همه رفته آخری بخیر است وحید الزمان با یزید ثانی صورت  
 تحریر یافت نورشید دولت وصال از صبح طلعت بهایون طالع باد موسی و کاشع تنائی  
 او از آتش میقات افروخته اند بر عصفای انتظار متکلی شده ارنی گویان بطور درگاه لایسا  
 بلکه سراپا دیده گشته و نظریک تجلی دوست اسید که همیشه بکریان وصال نوگر شده  
 چون آئین از تاب و چ میلی است طبیعت اسه خوش اندم که رسد دست امید  
 بکریان وصال تمام شکوه عیال او که و ظاهر از کائنات رفته آخری بخیر است  
 شاکام و تمییز عروسی صورت تحریر یافت شاکام و در کن آرزو باد که این انتظار  
 آن فادار از نهار قدم و دل از غنای یافت نورشید عشرت از صبح اهل بر عالم آرزو  
 یافت تا که این نوید بوستان جو و دوستان گل گل ساحت و لیل سامع روح را در  
 نرم او و تصویر شجاعت این بشارت نورندگان طرب را در گلزار خیال نسیم نسیم پرو

این نسخه را

الله تعالى این خلیفم بیت العروس و حرمیم نگاشت ناموس از مکر و فسادش این شهر فلک  
 سانس نگا بداد و مشاهده این کتاب قرآن السعدین بر جمیع دوستان مبارک و مبین  
 گرداناد رقعہ آخری بخدمت عالیجاه مرئی الفقرا عنایت خان عینی که خدائی از  
 نزاع علی اکبر شاهی در بلد کاشمیر دست داده بود و صورت تحریر یافت تجویب قلوباً بنظر  
 تلف المآل خلف العمر علی خاطر بسیار داد غایت الامر فرما در روح که همیشه در  
 خلوت خانه دل باشمیرین عیش حضت بود و حالیا از زوال فلک چون جبر طاق شنود  
 جز آنکه جبین ال به پیشه یاس بشکند و ظیفه تعشق نیست فاما آدمی را باید که در حجب  
 دل را از درآمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم است پیشه دارد تا اگر بر آید  
 نکشد الله تعالی جمیع مقیدان عالم صوری را مطلق دارد رقعہ آخری بخدمت  
 عمده اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت شهر منکر از یک در و پیر  
 اینچنین بفرمت زو ست خود ای جان من اگر سالی و ماهی بگذرد بود ذات پاک حبیبی  
 که تازگی و مانع محبت از بومی گل عشق دوست نامرغ غمخ از آشیان حضور طیران  
 نموده چون مرغ تصور در بساط غم می سپرد فراق است یقین قالم از مالال از  
 مرغان شوق و اشتیاق بختس آنکه این شتای بهشت دیدار از دور رخ اغیار شفت  
 خوانند بود شهر نظام مرده که آتش دآب نمکند آنهم انتظار کند و زیاده بر اسم رفت فلک  
 محدود باد رقعہ آخری از جانب عزیز بی عزیزی صورت تحریر یافت جان ملک  
 پیر شاد شوق بود که در جوش آورده ایست که زبان بسته و در بطور کمال در حرم

سائوس نگاہدار و مشاہدہ این کتاب قرآن السعدین بر جمیع دوستان و محبتوں

گردانادر قعه آخری بنجدست عالیجاه مرئی الفقرا عنایت خان رحمتی کهنستانی

نزع علی اکبر شاهی در بلد کاشمیر دست ادا نمود و صورت تحریر یافت و در کتب باقی ماند

تلف المال خلف العمر على خاطر يبدا وانه غايب الامر فها دور كيه حيشه ور  
ضلع مشد ان نائب زنده ۱۲

خلوت خانہ دل بابتیرین عیالیت حفت بود حالیا از زوال فلک چون جہر طافی سستور

جزا نام جبین ال به پیشه یاس تشند و طبعه نفس میست و اما ادوی را با بید و در

دولت داران و امین حرم از روزی که در این

نکته است اما محسوسه را در این صفت از او در قضاوت

عمره ده خانان الصفا و الانامیه که ا صورت تحریر یافت شده است که از کتاب فرجه

اینها بر فتنه زو هست و دواى جان من اگر سالمی و مایى بگذرد و بوزانتیا یک حبیبی

که بازگی و مملکت محبت از روی گلستان عشق اوست تمام غرض از آشنایان حضرات علمایان

نموده و چون مرغ تصور در ساطع غم بی سیر فراق مست یقین قلم از مال مال از

مرغان شوق و استیلا

خواهد بود و شجره نظام و درگاه آتش و تاب و گنجه انجم و شعله گنجه و دریا و بر سر شعله نظام

مردود باد و قبح آخری از جانب غریبی بگری صورت تحریر یافت و این است

پیشوا شری ندر کے دربار میں ۱۰ دسمبر ۱۸۵۷ء کو لکھی گئی

[illegible]

مجلسه اول

۱۳۰۰

المجلس الأعلى للدراسات الإسلامية

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

پیشکش کنندہ: **پروفیسر محمد رفیع**

1947

100

ایک اور شخص نے کہا کہ میں نے اس شخص کو دیکھا ہے۔

بسم الله الرحمن الرحيم

اس کے اور کیا وزیران ۱۲ م

اصول و فروع

اور اس کے بعد اس کے

10/10/1979

1940



نه دیوان خانه حسد و نزو بر طبیعت یکی را بسر بر بند تاج بخت و یکی را بجانک اندر آرد  
 نه سخت و چشم آرزو که بتابع کرامتایه فطانت پر نشد از بضاعت عزجات حسد کی شود  
 خوشا کسیکه قدر نعمت فضیلت قناعت است نه فقرت ز ولایت بر و یکد ان حرص  
 ننهاد که شتکار توکل را از جوینا صبر آب واد کاعاقل نگفیند الا شاکر رقعہ آخری  
 بنجد مست شیخ معین الدین که شیوہ فقر اضطراب بهم رسانیده صورت تحریر یافت آنکه  
 از شکایت بکایت روزگار عذار بگلک اختصار مندرج بود و بوضوح پیوست چنانکه دنیا  
 ریختن المؤمن و حنہ الکافر واقع است لامحالہ بطعام کایسمن و کایسمن من جوع میباید بست  
 دوست ضایع با من شکر آویخته در آتش فقر و فاقه میباید سوخت تا منعم حقیقی به تشریف خوانم  
 عقبی مشرف متا زگرداند ما شاء الله کان و ما لم یکن رقعہ آخری بنجد مست  
 که در آسمان اقارب نال بهاه روی گشته میخواست که نسبت با کند صورت تحریر یافت  
 شعر شنیده ام که بگل چهره نظرداری و نه شوق لاله رخسار داغ بر جگر داری و چنان شنیده  
 که رقبه جان آن مقبول بفرار زلف نگاری که در میدان اقارب شمسوار است شنیده  
 و آن عزیز میخواهد که به نسبت آن مریکون صرف سینه را زینت بدی ایچہ در دل مغرور  
 در دیده نگو نماید و نصیحت مرییناب چون نقش بر آب فاما آن قمر آسمان اقارب بکا کا قاراج  
 کا لقا قارب بگوش رسیده و نسبت قمر با عنقریب نیک نمیدهد با وجود آن تمهیدی این  
 کارست و تحمل این بار دوستان اخیر از بعضی اشاراتی گیر لازم و واجب نیست تا بنی مختار  
 و السلام رقعہ آخری بنجد مست با نیرید ثانی صورت تحریر یافت ان شاء تعالی سیاهی فبست

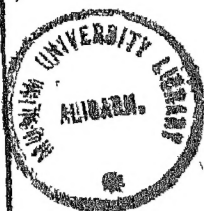
۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

که چنانچه بنان اگر شستند و هم خاسته را سرخ نموده و ریختند بالقوه شوق را بفعل آورد  
 صحیفه عالم یاد آوری را تاب کنجایش آن نیست بنابر آن از کینت زیت در گذارسته  
 آفتاب یک بیت نموده شعر گردورم از تو نقش تو ام در نظر پس است و دل پیش تست و  
 من اینقدر پس است و چون صدف گوش این خواص مایه محبت منتظر لولوی  
 احوال ملازمان است از ابریشمان یاد آوری اگر نصیبی یابد دور از گرم نخواهد بود  
 و السلام رقیع اخروی بخدمت عالیجاه آقا شیخ الاسلام و سایر مآتم بصورت  
 تحریر یافت انکرم الله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله نحن در ترک  
 تعلیم اختیار تحریر و قلم بودی سعادتمندی که صورت لایق و آئینه اقبال بیدیده  
 تحقیق ملاحظه فرموده لا اعلن دست از گریبان خویش گیتی کوتاه خواهد نمود متاع  
 قلیل و بنا این همه قال قیل که رای نیکند که تفصیل وقت است بهر حال طالب  
 اقبال الا تقادیر نماید از نصیب که ده ترک و نیک کرد  
 حالتی یابد بود که آن آمدنی است نه آوروئی آنچه کثیر است که صد ساله حرفی از  
 یاسه ایامی است  
 کتاب مراد از قلم و دلیله و جرات مانع آمد و السلام رقیع اخروی بخدمت روشی  
 در زجر و زور و زحمت از قلم اخلاقی صورت تحریر یافت عزیز من تصوف حسن خلق  
 جمع و یار بستن بدو نه بریده  
 است کسی از حسن خلق بهره ندارد و در زمره صوفیان بی نصیب است قطعه  
 ای شیخ که بصحبت افتاد و رسی باری که بشم خجارت در و سپین و بر شیر زان  
 شدند بزرگان دین سوار و کاهسته تر ز مور که نشستن بر زمین و کرد و جهان دلی ز تو  
 خرم نمیشود و باری چنان کن که شود خاطری خیزن بهر حال بیت سنگی و گاهی که

صاحب کشف خیرین

فانت الحسن



فصاحت کارنامہ مشیائے روزگار و بد برس مدارس بلاد و استعانت

ایام فرخنده فرجام بطبع فیض شمع نامی و گرامی جمهور

مشہور نرویک و دور جناب فشی نول کشور صاب

صاعده العدد با علی مرتب باه منی شمس العیدی

مطابق ماه شعبان ۱۳۰۲ هجری

بمقام کانپور علیہ طبع ہاشم

پوشید مرا و مشتاقان

مجلس

University Library:

Aligarh.

SUBHANULLAH COLLECTION

کتبہ وزیر خان

رفعات اہل حق



CALL No.

1915 5224

ACC. No. 13519

AUTHOR

Acc. No. 13519

Book No. 1409

Class No. 1915

Author

Title

Borrower's No.

Issue Date

Borrower's No.

Issue Date

ED AT THE TIME



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

